

باب دوم - لوح مبارک درباره سبقت رحمته علی غضبه

جمال قدم در لوحی میفرمایند قوله تعالی :

“باسم پروردگار مهربان ای محمد قبل علی بشنو ندای محبوب با وفا را که از شطر ابهی ندا میفرماید ای بنده من و پسر کنیز من ندایت را اصغا نمودیم و نجوایت را شنیدیم در کل اوان طرف عنایت به متوجهین ناظر بوده و خواهد بود نفسی از نفسی بدوستی برنیامد مگر آنکه بساحت دوست حقیقی وارد شد

ای محمد اگر روایح عطریه که از شطر مالک بریه مرور مینماید استشمام کنی بتمام جان و روان باین کلمه ناطق شوی و باسم صیحه زنی یا عباد قسم بجمال محبوب اینست رحمتی که همه کاینات را فرا گرفته

ای علی عین رحمت در جریانست و قلب شفقت در احتراق چه که لا زال دوست نداشته احبایش را حزنی اخذ نماید و یا همی مس کند اگر اسم رحمانم مغایر حرفی از احبابم استماع نمود مهموما مغموما بمحل خود راجع شد و اسم ستارم هر زمان مشاهده نمود نفسی بهتکی مشغولست بکمال احزان بمقر اقدس باز گشت و بصیحه و ندبه مشغول و اسم غفارم اگر ذنبی از دوستانم مشاهده نمود صیحه زد و مدهوش بر ارض افتاد و ملائکه امریه بمنظر اکبر حملش نمودند و نفسی الحق یا نبیل قبل علی احتراق قلب بهاء از تو بیشتر و ناله او اعظمت هر حین که اظهار عصیان از نفسی در ساحت اقدس شده هیکل قدم از حیا اراده ستر جمال خود نموده چه که لا زال ناظر بویفا بوده و عامل بشرایط آن چون کلماتت تلقاء وجه مذکور شد قد تموج بحر وفائی و مرت نسماست غفرانی و اهتزت سدره عنایتی و دارت سما فضلی قسم بآفتاب افق باقی که از حزن محزونم و از همت مهموم آهت از سرادق ابهی نفوذ نمود و بمقر امنع اعلی فائز شد نالهات استماع گشت و نوحهات بسمع مالک قدم رسید طوبی لک ثم طوبی لک اقرارت در مکمن مختار بهیکل بدیع ظاهر و اعترافت در منظر غفار بطراز بدیع باهر انت تعترف و انا المعترف و انت تقر و انا المقر چه اعتراف مینمایم بخدمات تو و شدتهای وارد بر تو که در سبیل حمل نمودی یشهد بحبی ایاک کل الذرات ای علی ندایت بسیار محبوبست بنویس و بگو و بخوان ناس را بشطر پروردگار عالمیان بحرارت و جذبی که جمیع را مشتعل نماید

قل الهی و محبوبی و محرکی و مجذوبی المنادی فی قلبی و محبوب سری لک الحمد بما جعلتني مقبلا الی وجهک و مشتعلا بذکرک و منادیا باسمک و ناطقا بثنائک ای رب ای رب ان لم تظهر الغفلة من این نصبت اعلام رحمتک و رفعت رایات کرمک و ان لم يعلن الخطاء کیف يعلم

بانک الستار الغفار العليم الحكيم نفسی لغفلة غافلک الفداء بما مرت عن ورائها نسمات رحمة اسمک الرحمن الرحيم ذاتی لذنب مذنبک الفداء بما عرفت به ارياح فضلک و تضوعات مسک الطافک کينونتی لعصيان عاصیک الفداء لان به اشرفت شمس مواهبک من افق عطائک و نزلت امطار جودک ايرب انا الذي اقررت بكل العصيان و اعترفت بما لا اعترف به اهل الامکان سرعت الى شاطئ بحر غفرانک و سکنت في ظل خيام مکرمتک اسألك يا مالک القدم و المهيمین علی العالم بان تظهر منی ما تطير به الارواح في هواء حبک و النفوس في فضاء قدسک ثم قدرلی قوة بسلطانک لاقلب به امکانات الی مطلع ظهورک و مشرق وحيک ايرب فاجعلنی فانيا في رضائک و قائما علی خدمتک لاني احب الحيات لاطوف حول سرادق امرک و خيام عظمتک تراني يا الهی منقطعا اليک و خاضعا لديک فافعل بي ما انت اهلہ و ينبغی لجلالک و يليق لحضرتک

ای علی بعنايت رب العالمين فائز بوده و هستی و بحول و قوه او بايست ما بين عباد بر نصرت امرش و اعلاء ذکرش محزون مباش از اينکه صاحب علوم ظاهره و خط نيستی ابواب فيوضات کل در قبضة قدرت حق است بر وجه عباد گشوده و ميگشايد انشاء الله نفحه لطيفه در کل اوان از شطر قلبت در عالم مرور نمايد بشأنيکه ثمر آن در کل ديار ظاهر شود اوست مقتدر بر هر شيء انه لهو المقتدر العزيز القدير ” انتهى